

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

صحبت در روایاتی بود که تمسک کرده اند اصحاب ما که عرض کردیم از نظر تاریخی تمسک به این روایات به اطلاق استصحاب، بعد از اخباری ها است. یعنی از سه قرن مثلاً در حوزه های ما. رقبش در فقه بوده است گاهی هم تعبیر همین لا تنقض در کتب فقهی بوده است خب در کتب حدیث هم همین روایتی که بوده است.

اما مبحث استصحاب که در اصول بین اصحاب ما بود مثل سید مرتضی شیخ طوسی، در اینها هیچ تمسکی به این روایات نشده است. اصلاً اشاره ای هم ندارد. یعنی مثلاً مرحوم شیخ طوسی در عده در بحث استصحاب اشاره بکند که لا ینقض الیقین بالشک ما نداریم. عرض کردیم که تاریخ هایش را صحبت هایش را کردیم. انما الکلام این است که آیا واقعا این روایاتی که وارد شده است دلالت بر حجیت استصحاب در جمیع موارد یا حالا با بعضی تفصیل و خصوصیات دارد یا خیر. خب ما متعرض دو روایت مهم که مربوط به زراره است شدیم. اهمیت بیشتر این دو روایت اینکه مثلاً اولی مشعر به تعلیل بود. لانک کنت علی یقین من طهارته.

روایت اولی تعبیر به ادات تعلیل نداشت اما لسانش لسان تعلیل بود. یعنی لسان صغری و کبری بود. نسبت به اولی. اما نسبت به دومی نه دیگر لسان بیش از لسان این حرفها بود و مسئله اساسی اش این بود که امام تعلیل فرموده اند لانک کنت. از این جهت این دو روایت اهمیت بیشتری داشت.

راجع به روایت دوم عرض کردیم یکی اینکه روایت ممکن است نظر امام به تطبیق استصحاب باشد. یکی تحدید دلیل باشد چون توضیحاتش گذشت یک اشاره ای کنیم. گفتیم ظاهری که ما می فهمیم امام ناظر است به مسئله بیان تنجز در باب شرطیت طهاره. تحدید نیست بلکه تطبیق استصحاب کرده اند راجع به مرحله تنجز آن وقت از نظر فنی چون در عبارات اصحاب ما اینجا آمده است مثلاً طهارت محرز، نجاست محرز، نمی دانم احراز طهارت. از نظر فنی عرض کردیم اگر ما باشیم و تعبیر، بهترین تعبیر اینکه بگوییم امام در مقام تنجز دو مورد روی احراز است یکی یقین و یکی یتنه آن که ظن معتبر است و یک مورد هم تنجز است. یعنی تنجز طهارت که استصحاب باشد. یک مورد هم وظیفه عملی به طهارت و نجاست است. یعنی اگر بخواهیم فنی تعبیر کنیم هر چهار تا را تعبیر به احراز نکنیم. دو مورد احراز

است یک مورد انکشاف واقع یا تجز واقع است و یک مورد هم وظیفه عملی است. که در حقیقت در این روایت مبارکه البته از این چهارتا سه تای آن آمده است و یکیش هم قاعدتا باید می گویم از خارج مثلا. عرض کنیم این راجع به روایت دوم بود.

راجع به روایت سوم، صحیحه ثالثه زراره، این صحیحه ثالثه زراره در مورد شک در رکعات نماز است که عرض کردیم این مورد بالخصوص شک در رکعات عین همین مورد را اهل سنت روایت دارند و در همین مورد اهل سنت تعبیری که دارند روایت صحیحه ای دارند از ابی هریره پیغمبر فرمودند که مثلا شک بین سه و چهار آن سه را بگیرد و یک رکعت اضافه کند. آن وقت تعبیرش این است که و الیبنی علی ما استیقن. تعبیر حدیث پیغمبر و الیبنی علی ما استیقن. عرض کردیم این تعبیر را در جای دیگر فعلا نداریم. یعنی در روایت اهل سنت ما در باب شک در حدث داریم که پیغمبر می فرمایند که با همان حالتی که در نماز بوده است اخذ شود. لکن آنجا این تعبیر نیست. این تعبیر فقط در این روایت است. و الیبنی علی ما استیقن. و لذا عرض کردیم که مثلا این تعبیر بعدها در همین روایت زراره مثل لا ینقض الیقین بالشک. بل ینقضه یقین آخر. و این عبارت لا ینقض در بین اهل سنت به صورت الیقین لا یزول بالشک. مثلا عبارت را این آورده اند. و توضیحاتش چون مفصل دادیم دیگر تکرار نمی کنیم. در کتب اهل سنت البته در کتب اهل سنت برای الیقین لا یزول بالشک، هفت هشت قاعده درست کرده اند که یکیش استصحاب است. بعضی ها هم گفته اند تماما همه اینها استصحاب است. تمام هفت هشت قاعده استصحاب است. خواندیم عبارتش را. بعضی ها هم الیقین لا یزول بالشک را در مقابل استصحاب گرفته اند. عباراتشان را خواندیم گذشت.

بهر حال بحث سر عبارات ما است و عبارت الیقین لا یزول بالشک را اینها اهل سنت ندارند. الیقین لا یزول، لا ینقض، لا یدفع، الیقین لا یدخله الشک، لا یدخله فیہ الشک، این تعبیر را ما داریم اما اهل سنت ندارند. اما یواش یواش در کتب اهل سنت فکر می کنم بعد از سال ۲۰۰ این تعبیر یواش یواش در کتب اهل سنت پیدا شده است. الیقین لا یزول بالشک بعدها دیگر اصلا رسمی تر شده است. عرض کردیم در این کتاب مجله الاحکام العدلیه که به عنوان قانون مدنی در عثمانی بنا بر فقه مدنی نوشته شده است انصافا هم مجموعه قشنگی است. انصافا علمی و پخته نوشته شده است. حقا يقال. در زمان عثمانی ها یک دوره قوانینی است که مربوط به معاملات و اینها است. همان اوایلش ماده ششم یا هفتم است که الیقین لا یزول بالشک را یک ماده قرار داده است. استصحاب را هم یک ماده قرار داده است. سه چهار ماده آورده است که مشابه با استصحاب است یک توضیحاتی آنجا عرض کردیم. می خواهم بگویم که اینقدر این مطلب مهم می شود که در قانون می آید. متن قانونی شده است. غیر از بحث های فقهی. متن قانونی که در جامعه به عنوان قانون در دادگاه ها به آن عمل می شده است.

.....

حدیث شماره سه را من از این کتاب جامع الاحادیث میخوانم صفحه ۳۳۵ از این چاپی که دست من است چون مثل اینکه بعد از این هم چاپ دیگر شده است. جلد ۶ باب ۲۵ از ابواب خلل در صلاه. این حدیث در وسائل هم هست چون بعضی از نسخه بدل ها و خصوصیات را دارد از این جهت من این کتاب را انتخاب می کنیم. عرض کردیم این حدیث را مرحوم کلینی از دو طریق نقل می کند. یکی علی بن ابراهیم عن أبیه این یک طریق است و یکی هم محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان و این عرض کردم خدمتان که این اشاره به اختلاف یعنی اشاره به نسخی است که کلینی دارد. عرض کردیم کرارا و مرارا نسخه در آن زمان به منزله چاپ در زمان ما است. مثلاً می گویند در وسائل چاپ قم این طور، چاپ تهران این طور، تهران این طور. این اختلاف را اشاره به اختلاف چاپ است.

ایشان می خواهد بگوید که در دو نسخه یا به اصطلاح امروز ما در دو چاپ این روایت وجود دارد. از حماد بن عیسی. یکی طریق علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد. و البته این طریق زیاد ما داریم. ما در روایات خودمان در کتب اربعه من جمله کافی، زیاد داریم علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد که حماد هم حماد بن عیسی است. و این نشان می دهد که کرارا گفتیم چون ابراهیم بن هاشم کسی بوده است که اهل کوفه بوده است این کتاب ها را از عراق حالا از بغداد بوده است از کوفه بوده است از جای دیگر بوده است چون احتمالاً این نسخه از بصره باشد. یا ایشان را در کوفه دیده است. چون حماد از کوفه است اما در اواخر عمر ساکن بصره بوده است.

بهرحال مرحوم ابراهیم بن هاشم این کتابها را به قم آورده است. من توضیح کافی عرض کردم چون آثار فنی و علمی فراوان دارد که متأسفانه توجه نشده است که مجموعش را عرض کردیم مباحث فهرستی اسمش را گذاشتیم به تعبیر نجاشی اولین کسی که آثار را از کوفه به قم آورد ایشان است. ابراهیم بن هاشم و توضیحاتش را عرض کردیم انصافاً مرد قابل اعتمادی است. ثقه است قابل قبول است هیچ مشکل خاص ندارد. لکن عرض کردیم به ذهن خود ما می آید البته عرض کردیم از کسی هم نشنیدیم و جایی هم ندیدیم به ذهن ما می آید که ایشان شاید ثابت نباشد خیلی نقاد روایات یا حدیث شناس یا اینها باشد. ظاهراً نسخه ها را همین جور که بوده است آورده است. حالا در قم ممکن است تصحیح کرده باشند خودش به نظرم نمی آید که کاری کرده باشد. فکر نمی کنم ذهنم نمی آید.

بهرحال خودش هم البته تألیف دارد کتابی به نام نوادر دارد اما به ذهنم می آید که ایشان ناقل خوبی است و چون حماد بن عیسی ۲۰۹ یا ۲۰۸ وفاتش است اوایل زمان حضرت جواد، احتمالاً ابراهیم بن هاشم باید چیزی قبل از این همین حدود ها. یعنی زمان امام رضا تقریباً یا اوایل زمان حضرت جواد انتقال میراث ها به قم شروع شده است. راجع به شرح این میراث ها احتیاج به یک صحبت دیگر دارد. دوشم هم عبارت از نسخه ای است که در نیشابور بوده است که محمد بن اسماعیل ابو الحسن محمد بن اسماعیل نیشابوری حالا بیتفرد بنفرد

یک چیز دیگر هم دارد که روشن نیست چیست. ایشان از شاگردان فضل بن شازان است که آثار فضل را در قم آورده است که مرحوم کلینی از ایشان نقل می کند. شناسایی کاملی از ایشان نداریم جز اینکه کلینی و بعضی از بزرگان دیگر از ایشان نقل کرده اند و الآن که کلینی و دیگران توسط کلینی مثل ابن قولویه از توسط محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل. بهر حال آشنایی نداریم اما ظاهراً قابل اعتماد است یعنی جای خیلی خیلی اینجا تأثیرگذار نیست در قبول روایت. عن الفضل بن شازان پس یک نسخه دیگری است. عرض کردیم کرارا و مرارا فضل بن شازان از امام معصوم حدیث ندارد. طبیعت فضل بن شازان از اجلای اصحاب دارد. مخصوصاً ابن ابی عمیر و صفوان. شاید دیروز اسم بزنطی را هم بردم. از بزنطی فعلاً ندیدم. لکن چیزی که تعجب آور است چون فضل ظواهرش این است که اواخر حیات این طور که نوشته است خودش، حیات ابن فضال پدر در بغداد با ایشان ملاقات کرده است. می گوید خیلی پیر بود و محاسن سفید و نورانی و مرد پیری بود، و ابن فضال ۲۲۲ یا ۲۲۴ وفاتش است. یعنی به ذهن آدم می آید که سفر ایشان به عراق حدود مثلاً ۲۱۷ یا ۲۱۸ باشد. چون می گوید بعدش هم رفتم کوفه. البته بهر حال جوان بوده است چون آنجا دارد که وقتی یک صحبتی را به پدرش می گوید پدرش می گوید ما اقل عقلک فی الغلام. چه جوان کم عقلی هستی.

بهر حال این نشان می دهد که فضل مثلاً باید سالهای ۲۱۷ که جوان بوده است به عراق رفته باشد. این حماد هم ۲۰۹ وفاتش است. خیلی مستبعد به ذهن می آید. دیگر فعلاً یک مقداری همچنین به ذهن آدم یک شبهه ای می آید که فضل حماد را درک نکرده باشد. البته عرض کردم حماد بصره بوده است شاید مرحوم فضل سفری به عراق رفته است اول به بصره رفته است ایشان درک کرده است. بهر حال به لحاظ شواهد تاریخی ما یک مقداری در این جهت مشکل داریم. یعنی خود من تا به حال هم توجه نداشتم دیشب یک مقداری بررسی کردم دیدم انصافش خالی از شبهه نیست. لکن خب شاید در حدود بیش از چهل پنجاه مورد در مجموع کتب اربعه به تعبیر استاد بیش از صد مورد فضل از حماد نقل کرده است. اما یک مقدار بیش همچنین یا بگوئیم فضل چون خیلی با استعداد بوده است و خیلی مرد با استعدادی است انصافاً بگوئیم خیلی جوان بوده است مثلاً خیلی ۹ ساله یا ۱۰ ساله بوده است مثلاً از جناب آقای حماد حدیث شنیده باشد. تا جایی که من دیدم دیشب سریع نگاه کردم و این دستگاه ها هم پیشم نبود به نظرم حدیث فضل از حماد در فقیه نباشد. یعنی نمی دانم در بقیه آثار صدوق باشد یا خیر این تعبیر که فضل از حماد بن عیسی در صدوق به نظرم ندیدم.

بهر حال مرحوم کشی در رجال خودشان در بخش فضل بن شازان مشایخ ایشان را آورده است. این کتاب کشی این کار در آن نیست. خیلی کم شاید یک مورد دیگر هم باشد. چون این کتاب ناقص است. مرحوم شیخ تلخیص کرده است. اینجایش را بهر حال شیخ حذف نکرده است. حالا اگر مال کشی باشد. از موارد کمیابی است نسبتاً موارد کمی است در کتاب کشی که مروی عنه را آورده است. مشایخ

فضل را آورده است. نوشته است و روی الفضل عن فلان فلان خیلی عجیب است که اسم محمد بن سنان هست اما در کتب ما عرض کردم در روایت ما نیست دیدم دیشب یک روایت واحده... ۵۳/ ۱۴

تا حالا در ذهنم نبود

س: محمد بن سنان چند تا دارد؟

ج: در کتب اربعه من یکی دیدم.

بهرحال در کتاب کشی نام مشایخ فضل برده شده است. سه چهار سطر است. روی عن فلان فلان لیستی را ایشان داده است در مشایخ فضل. اسم حماد هم آنجا نیست. اسم حماد بن عیسی می گویند نسبتاً عدد متناهی الان روایت داریم و بیشترش هم کافی است. کافی و بعد هم از ایشان تهذیب نقل کرده است. کیف ما کان اسم فضل در آنجا هم نیست که از حماد بن عیسی نقل کرده باشد. اسم حماد آنجا نیست.

بهرحال فعلاً تعبداً قبول می کنیم. نمی شود فعلاً مناقشه کنیم اما همچنین خیلی جا نیفتاده است چون یک دفعه دیگر هم من توضیح دادم ممکن است فضل خیلی کوچک بوده است چون پدرش هم از شخصیت ها است با پدرش رفته باشد در مسیرشان از بصره رد شده اند اجازه گرفته باشد از حماد. احتمالش هست نمی شود نفی کنیم آن را. اینکه فرض کنید عمر ایشان ۹ ساله یا ۱۰ ساله بوده است این هم مشکل ندارد ده دوازده ساله سیزده ساله.

س: فضل واسطه اول را ایشان حذف کرده اند از بس اعتماد داشته است مثلاً از پدرش بوده است یا از

ج: اینها را بنا داریم که این احتمالات را ابتدائاً قبول نکنیم مگر شاهد بیاید. یا به نحو وجاده بوده است. کتاب حماد را دیده است و بعد نقل کرده است. احتمالش است اما بنا شد قبول نکنیم مگر اطمینان پیدا کنیم. چون بنا به این است که وقتی گفت فضل عن حماد یعنی مستقیم از او نقل می کند. بنایشان به این است فعلاً. که عن عنه سابق با اتصال است. تا گفت عن یعنی ایشان دیده است. سماع دارد یا قرائت دارد. اینکه وجاده باشد اینکه واسطه حذف شده باشد مرسل باشد این جور چیزها احتمالش هست نه اینکه بگویم نیست اما رسمشان نیست. رسمشان بر این است که متصل باشد. از آن طرف هم عرض می کنم مشکل با شواهد دیگر خیلی ملاقات ایشان با حماد اگر باشد خیلی از مشایخ قدیم ایشان است. و اینکه ایشان حالا آمده است با ابن ابی عمیر در بغداد ملاقات کرده است اینکه واضح است کاملاً واضح است ایشان را در بغداد درک کرده است.

احتمال اینکه خود من بیشتر می دهم چون فضل هم تألیفات زیاد دارد هم تألیفات متنوعی دارد در مسائل کلامی غیر کلامی معقول منقول شیعه سنی یک شخصیت فوق العاده ای است. و اینکه شخصیتی در آن زمان از این سن کوچکی در این حد از چیز باشد این خیلی مشکل نبوده است. شواهد تاریخی ما من یک وقت دیگر شاید در همین بحث هم عرض کردم که انصافا با آمدن بنی عباس در سال ۱۳۲، ناگهان علم در دنیای اسلام یک پیشرفت غیر قابل تصویری دارد. یعنی در این کتاب الامام و السیاسه ابن قطیبه ایشان در زمان هارون، زمان هارون یا فرض کنید فضل به دنیا نبوده است چون هارون ۱۹۳ وفاتش است. یا فضل کوچک بوده است یا به دنیا نبوده است. ایشان می گوید در زمان هارون علم اینقدر پیشرفت کرده است که کسی ممکن است تعبیر کند یتبهر فی العلوم. تبهر پیدا کند و کتب ادب را شنیده باشد و مباحث فقهی و اسانید و روایات. هو احدى عشر یازده ساله در کتاب الامام و السیاسه. و یادم می آید یکی از این استادهای دانشگاه بغداد بود چه کسی بود که می گفت باور نمی کنم. این اصلا قابل تصویر نیست بچه یازده ساله در این درجه علمی باشد.

بهرحال در کتاب الامام و السیاسه آمده است این مطلب و لذا بعدی ند ارد ایشان در این سنین خیلی کوچک باید قاعدا کوچک باشد بهرحال باید خیلی کوچک باشد یعنی کوچک به اصطلاح ما ده یازده ساله دوازده ساله چیزی در این حدودها با حماد بن عیسی ملاقات کرده باشد. بهرحال فعلا باید قبول کنیم چون می گویم زیاد است و التزام به اینکه در تمام اینها خلل واقع شده است انصافا الآن برای ما مشکل است. ولو خیلی وثوقی به این ملاقات ها نداریم فعلا.

عن حریر عن زرارہ عن احدهما علیہم السلام در اینجا اسم امام برده نشده است در دو حدیث سابق در یکیش که منفردا شیخ طوسی نقل کرده است و کسی دیگر نقل نکرده است آنجا هم اسم برده نشده است. در حدیث دومی در کتاب شیخ طوسی باز اسم برده نشده است. در علل الشرایع شده است ابی جعفر. این حدیث هم مثل همان ها. عن احدهما علیہم السلام. لکن چون تعبیرش به تعبیر همان روایت دوم و اول می خورد، بعدی ندارد که اینجا هم ابی جعفر باشد.

قال قلت له، یک مقداری راجع به حدیث صحبت کنیم یک مقدار هم راجع به مسئله فقهی اش و بعد جانب اصولی اش. قلت له من لم یدری. البته این روایت را خیلی روشن هم هست مصدرش. یا کتاب حماد است یا کتاب حریر است در قم هم بوده است و نسخه اش هم نسخه خوبی است نسخه ابراهیم بن هاشم بسیار نسخه خوبی است. من لم یدری فی اربع عنه او فی سنتین. و قد احرز السنتین، مثل اینکه یک مبتدایی گفتم خبرش را نگفتم. غرض مرحوم شیخ صدوق نقل نکرده است.

عرض کردم تا جایی که من دیدم شیخ صدوق اصلاً روایاتی که فضل عن حماد باشد نقل نکرده است. شاید هم در ذهن ابن ولید اشکال بوده است همین اشکالی که عرض کردم.

س: کتب ندارد

ج: بله احتمال دادم. احتمال می‌گویم چون خود شیخ صدوق واقعا مرد ملایی است انصافاً فقیه جلیل القدری است اما در این ریزه کاری‌های کتاب شناسی فضلش به استادش مرحوم ابن ولید بر می‌گردد.

علی‌ای حال این ما الآن نداریم از این طریق متعارف صدوق. شاید هم ابن ولید می‌گویم این اشکال هم در ذهن من نبود تا به حال. دیشب تصادفاً دیدم این فضل با حماد به نظرم نمی‌سازد. یک مقدار مراجعه کردیم به اسانید و مصادر و کتب فهرستی و اینها و دیدیم که نه چیز درست و حسابی در نمی‌آید. مگر بگوییم جوان بوده است. خیلی نونهال بوده است. من لم یدری این روایت هم نیآورده است مرحوم صدوق. فی اربع عنه او فی ستین و قد احرز السنتین قال یرکع رکعتین و اربع سجعات، این رکعتین و اربع سجعات اشاره دارد به دو رکعت قیامت. و هو قائم بفاتحه الکتاب و یتشهد و لا شیء علیه. این اگر بین دو و چهار باشد یک سؤال اولش بین دو و چهار است. امام می‌فرماید که دو رکعت ایستاده بخواند. و یتشهد و لا شیء علیه. و قد احرزت سنتین.

حالا ظاهرش هم این است که این کار را متصل انجام دهد. یعنی دو رکعت را اضافه کند. مشهور بین اصحاب ما این است که این متصل باشد. ظاهر عبارت این است حالا بحثش را در اصول عرض می‌کنیم. قال یرکع رکعتین و اربع سجعات و هو قائم، لکن چون گفته اند دارد در آن بفاتحه الکتاب پس این باید جدا باشد. چون در رکعت سه و چهار مخیر بین فاتحه و تسبیح است. لکن روایاتی که می‌گوید در سه و چهار هم فاتحه الکتاب بخوانیم کم نیست. داریم روایت اصلاً در رکعت سه و چهار از خود پیغمبر چیز صریحی نقل نشده است. حتی در کتب اهل سنت. و لذا اهل سنت هم گفته اند که حمد و قل هو الله بخواند. حمد بخواند با سوره. لکن به حسب قاعده لا صلاه الا بفاتحه الکتاب نه به عنوان سنت ایشان.

و ان کان و اذا لم یدری فی ثلاث او فی اربع و قد احرز الثلاث، بله البته اینجا أم بهتر است. اینجا یک نسخه أم دارد کافی هم دارد. حالا بگوییم بحث اول مقنی هم دارد که أم کجا است و أو کجا است. و قد احرز الثلاث قام فاضاف اليها رکعتا اخرى. این در کتب اصولی ای که ما داریم مثل مرحوم نائینی و دیگران خیلی هایشان، قام فاضال اليها رکعة اخرى نقل کرده اند. در خود کافی رکعت ندارد. قال فاضاف اليها اخرى. رکعت ندارد. چون این حدیث در کافی آمده است از کافی در تهذیب و استبصار. در استبصار رکعت اضافه شده است. در

تهذیب هم ندارد. سابقا عرض کردیم یکی از عواملی که آقای بروجردی این کتاب جامع الاحادیث را که گفته اند، این اختلاف نسخه هایی بود که در کتاب وسائل منعکس نشده است. لذا ایشان در اینجا منعکس کرده اند. پس در حقیقت الآن این کلمه رکعت چون اگر دقت کنید این کتاب های اصولی که داریم بعدش قام الیهها فاضاف الیهها آخری بعضی ها رکعه آخری. این دقیقش این است در کافی نیست که مصدر اصلی است. در تهذیب هم نیست فقط در استبصار کلمه رکعت است که خب طبیعتا ثابت نمی شود. رکعه آخری فلاشیء علیه. این قام فاضاف الیهها این هم البته این فتوای اهل سنت است. که اگر شک بین سه و چهار کرد بلند شود و رکعت چهارم بخواند و شک بین دو و چهار کرد. ظاهرش هم اتصال است. فتوای ما است که نماز را تمام کند و یک رکعت را جداگانه بخواند. اضاف الیهها آخری یعنی جداگانه. خب اینکه تا اینجا بحث فقهی است و واضح است. و لا شیء علیه. بعد دارد و لا ینقض الیقین بالشک. عرض کردیم لا ینقض می شود خواند و لا ینقض الیقین. به صیغه نهی یا نفی. و لا ینقض الیقین بالشک، حالا ظاهر این تتمه کلام خود امام است. این هم در آنجا فرمودند در دو و چهار. در ذیل سه و چهار فرمودند. در ذیل حدیث سه و چهار امام فرمودند. حالا یکی از عجایب که من هم هنوز سر در نمی آورم اگر تا آخر موت روح شیخ صدوق را احراز کنیم، شیخ صدوق روایت شک بین سه و چهار را اصلا در فقیه نیاورده است. خیلی عجیب است. دو و سه و چهار را آورده است. اما سه و چهار را نیاورده است. نمی دانم شاید در کتاب هدایه و اینها باشد. آنها را نگاه نکردم مقنع و هدایه را نگاه نکردم. خیلی عجیب است که ایشان کلا، این روایت که اولاً صریح است. چندین روایت هم داریم. بله از مقنع که اینجا نقل کرده است سنتین...

این هم دارد در مقنع. در کتاب بله همین روایت ابن ابی یعفور را اینجا آورده است در فقیه هم همین را دارد. سه و چهار را اینجا ندارد. حالا اینجا مقنع که اینکه اینجا نقل کرده است. من فعلا کل مقنع را نسبت نمی دهم. اینکه مرحوم بروجردی هم اینجا از مقنع آورده اند من نگاه کردم حتی ایشان شک بین سه و چهار اصلا ندارد. چه شده است معتقد نبوده است نمی فهمم اصلا. این هم چیز عجیبی است. سر در نیاوردم. خب قام فاضال الیهها آخری ظاهرش این است که حدیث تمام می شود. ظاهرش که این طور است. یک دفعه و لا ینقض الیقین بالشک. چون ما روایات شک بین سه و چهار داریم این تعبیر منحصر به همین روایت حریز است و زراره. و خیلی چیز عجیبی که در این تعبیر هست در این روایت مبارکه این است که امام هی تأکید می کند. این خیلی عجیب است. در آن روایت فرمود لیس ینبغی لک ان تتقض خب تمام شد دیگر ببینید حالا من گفت که جمله جمله می خوانیم.

یک، و لا ینقض الیقین بالشک. دو، و لا یدخل الشک فی الیقین. سه، و لا یخلط احدهما بالآخر. چهار، و لکنه ینقض الشک بالیقین. پنج، و یتم علی الیقین. شش، فینی علیه. هفت، و لا یعتد فی الشک فی حال من الحالات. خیلی تعبیر عجیبی است. یعنی ما در روایات

دیگر هم نداریم. هفت جمله پشت سر هم آورده اند. این قصه چه است حالا واقعا مال خود زراره است مال حریز است مال امام است خیلی این روایت از این به نظر من از این جهتش خیلی تعجب این ذیلش است. و لا ینقض الیقین بالشک. و لا یدخل الشک بالیقین. س: ... اینجا امام در مقام تقیه بودند ...

ج: نمی دانم. حکم که به حسب ظاهر تقیه ای است. چون اهل سنت هم دارند. روایت ابی هریره هم هست معروف است. صحیح بخاری هم دارد. آنجا هم دارد و الیینی علی ما استیقن. البته این بحث را به این صورت آقایان ندارند یک تبهاتی دیدم بعضی آقایان دارند چون می خوانم بعضی از آنها را. همه اش را اگر بخوانیم بخوانیم طول می کشد.

یک احتمال داده می شود که شاید امام می خواستند همان مطلبی را که از پیغمبر نقل شده است اشاره به آن بکنند. چون می گوید اینجا الخلاف القاعده از پیغمبر گفته شده است و الیینی علی ما استیقن. چون اینها نقل کرده اند دیگر. این را امام می خواستند اینجا بیاورند؟ خیلی عجیب است.

س: تأکید می کرده است

ج: نه شاید می خواسته اند اضافه بر تأکید امام بفرمایند که و الیینی علی ما استیقن، نه اینکه سنی ها فهمیده اند رکعت متصل. جدایش بکند. لکن نمی خواستند تصریح کنند. یک چیزی مابین تقیه و حکم واقعی. خیلی عجیب است خواندم دیگر هفت مطلب اصلا سابقه نداشته است. اولاً لا ینقض را در مسئله شک بین سه و چهار اصلا ما نداریم. بلکه کلمه یینی علی یقین یک مورد دیگر هم داریم. یک مورد دیگر در همین روایات داریم در آنجا هم دارد که یینی علی یقین.

ببینید الآن من برای شما یک حدیث دیگر بخوانم. این حدیث در کتاب تهذیب و استبصار و کافی باز هم با همان سند این هم جزء عجایب است. کافی محمد بن اسماعیل فضل بن شازان و همان طریق دوم ابراهیم بن هاشم جمیعاً عن حماد بن عیسی. این طریق کلینی. در کتاب تهذیب غیر از این طریق از این طریق هم آورده است بلکه تهذیب از این طریق است بهر حال چون نمی خواهم یکی یکی شرح سندها را بدهم. در آنجا عن زراره عن احدهما. قال قلت له رجل لا یدری صلی ام سنتین قال یعید. خيله خب.

در کافی دارد که رجل لم قال قلت له حالا قال را هم در بعضی نسخ ندارد. لم یدری أسنتین صلی ام ثلاثا قال ان دخله الشک بعد دخوله فی الثالثه. مضی فی الثالثه ثم صلی الاخری و لا شیء علیه. این هم همان شبیه فتوای اهل سنت است. اگر در رکعت سوم است

س: شاید از اهل سنت باشد

ج: نه ثم صلی الاخری ولا شیء علیه. یا دارد ثم یسلم ولا شیء علیه.

قلت فانه لم یدری سنتین أو یربع قال یسلم و یقوم فیصلی یکعتین ثم یسلم ولا شیء علیه. خیلی عجیب است شبیه همین متن است. نمی دانم کتاب حماد مشته بوده است. یکیش کتاب حماد است یکیش کتاب حریز است این هم چیز عجیبی است الانب رای شما خواندیم. همان کافی نقل می کند. یک مشکلی که ما گاهی اوقات الان این ذیل هم ندارد اصلا. و لا ینقض الیقین. این هفت بندی که در این ذیل خواندیم این روایت را یکی از مشکلات کارها این است که تنظیم احادیث باب واحد یا کلا تنظیم حدیث روی مبانی حدیث شناختی یا مبانی مقارنه ای کمتر انجام گرفته است. این حدیث را خوب بود آقای بروجردی در ذیل همین می آورند. همان سند و همان ابراهیم بن هاشم و همان فضل بن شازان و این در صفحه ۳۱۹ است. آن یکی در صفحه ۳۳۵ است. این در باب ۱۹ است آن در باب ۲۵ است.

خب آن وقت باز محمد بن ی ع قوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد. همان کتاب حماد لکن این دفعه از محمد بن مسلم. قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی و لا یدری واحده صلی أم اثنتین قال یستقبل حتی یتیقن انه قد اتم. اینجا یتیقن دارد. این شبیه و الیبنی علی ما استیقن. فقط اگر بخواهیم خیلی دقیق شویم آن حدیثی که از پیغمبر است صیغه ماضی است این صیغه مضارع است. دقت کنید. آن دارد و الیبنی علی ما استیقن اینجا دارد یصلی یستقبل حتی یتیقن. این حتی یتیقن نمی توانیم بگوییم امام تعبیر تقیه ای فرموده اند یعنی نمازش جدا بخواند بعد نماز را جدا بخواند که یقین پیدا کند که یا نافله است یا جزء همان است. دقت کردید؟ این آن وقت احتمال دارد که چون در روایت فتوای اصحاب ما نماز را سلام بدهد آن یک رکعت را جدا بخواند زیاد داریم روایت چند تا روایت داریم. بعد امام می فرماید که اگر نمازش کامل بود این نافله است و اگر ناقص بود این تتمیمش است. لذا اسم این را قاعده یقین در باب شک در نماز. این قاعده یقین غیر از قاعده یقین در جای دیگر است. مراد از قاعده یقین انسان یک عملی انجام دهد که یقینا فراغ ذمه می آورد. مراد از یقین این است.

س: ... اگر حکم امام نباشد من چطوری یقین می کنم نماز درست است؟

ج: چون رکعت جدا چیست؟ نماز ناقص بود این تکمیل می شود.

س: جدا از نماز است

ج: باشد حالا چون شما سؤال فرمودید و الا می خواستم بعد تحلیل کنم. چون اگر نماز ناقص بود این یک رکعت جداگانه ای است با یک تسلیم جدا شده است. اگر ناقص بود این با این تمام می شود. چیزی که اینجا محل است فقط یک تسلیم و تشهد است.

آن وقت ما چون قاعده داریم که بعضی از اجزای نماز فریضه هستند و بعضی ها سنت هستند. اخلاص به فرائض مطلقا موجب بطلان نماز است. اخلاص به سنن اگر منشأ اش عذر باشد حالا آقایان چهل گرفته اند یا نسیان ما عنوانش را عذر گرفتیم. اخلاص به سنن را بگوئیم مقتضای قاعده اگر به سنن باشد اشکال ندارد. اخلاص به سنن لعذر. آن لا تعاد الصلاه الا من خمس را این طور معنا کنیم. چون در آنجا دارد لا تعاد الصلاه الا من خمس. الوقت و الطهور و الركوع و السجود و القرائه السنه و التشهد السنه و لا تنقض السنه الفریضه. بیا بگوئیم اینجا در حقیقت امام در مقام بیان این قاعده است. اصل مطلب این است آن هم همین است حماد عن حریر است. آن در حقیقت در مقام این است که شما اگر فرائض نماز که رکوع و سجود و اینها باشد انجام دادید، در سنن اگر لعذر آقایان خصوص نسیان زده اند بعضی ها می گویند چهل را شامل می شود. به ذهن ما می آید مراد لعذر است. مطلب عذر. اگر شما لعذر اخلاص کردید این عمل شما باطل نمی شود. خوب دقت کنید. لعذر.

حالا اینجا چون شک کرده است اگر متصل بخواند خب احتمال دارد نماز پنج رکعت شود بگوئیم اینجا چهل آن عذر است. مثل اینکه اینجا فتوایی که آقایان می دهند که مخیر است در تخیر چون فرض کنید آنجا در مکه وظیفه اش قصر است. دقت کردید؟ باید سر دور رکعت نماز بدهد. تشهد میخواند سلام نمی دهد بلند می شود. بگوئیم سلام دادن هم سنت است. وظیفه اش الآن قصر است و لذا در آن روایت دارد من مخزون من علم الله. این تخیر نکته فنی اش این است که اینجا سلام به جای خروج از نماز با تسلیم نشده است. خروج از نماز با تسلیم سنت است. لذا ابو حنیفه هم معتقد است که لازم نیست با تسلیم. مثل اینکه بلند شود یک ملقی بزند از نماز خارج می شود. لازم نیست چیز دیگری که از آن نقل کردم به همین جهت حالا نمی خواهم اسمش را ببرم، غرض اینکه لازم نیست که انسان بعد از تشهد حتما تسلیم بگوید. به هر نحوی که شد از نماز خارج شود. بگوئیم در حقیقت اگر چهار رکعت نماز میخ وایم بعد از تشهد با قیام و ادامه نماز از نماز خارج شدیم. پس بگوئیم آن نماز درست است. آن در واقع قصر هم هست. نکته فنی نماز، آن که در چهار رکعتی در مکه و مدینه به خاطر تقیه می خواند در حقیقت نکته فنی اش این است. خروج از نماز با تسلیم نیست با فعل است. با بلند شدن و سبحان الله خواندن. رکعت سوم و چهارم. بگوئیم خروج از نماز با تسلیم جزء سنن است. اینجا اخلاص به سنت کرده است. لکن لعذر. به خاطر تقیه به خاطر شرایط مسلمین به خاطر حفظ جامعه اسلامی.

یکی از این هنوز سنی ها می گویند که این تقيه کذب است. این بیشعور ها نمی فهمند ما برای احترام آنها این کار را می کنیم. اینقدر بیشعور هستند که احترامشان هم سرشان نمی شود. ما برای اینکه جامعه اسلامی حفظ شود دعوی بیهوده نشود می گوئیم بلند شو یا دست بسته نماز بخوان یا روی زمین نماز بخوان یا روی فرش. علی ای حال یکی از بدختی های کار است.

اینجا در حقیقت شما اخلاص کردید به یک مطلبی لعذر. این مطلب در اینجا در حقیقت این است شما می گوئید من یک تسلیم اضافه کردم یا یک تشهد. این مضرت نیست. یعنی در حقیقت اگر رکعت ناقص بود این رکعتی که خارج نماز خواندی به آن اضافه می شود یک تشهد و تسلیم زیادی است.

س: تکبیره الاحرام زیادی نیست

ج: تکبیر هم همین طور است. فرق نمی کند. چون واجبات مثل رکوع را خراب نکرده است. تشهد و تسلیمش زیادی است. این تشهد و تسلیم این سنت است. اخلاص کرده است به سنت یعنی اضافه انجام داده است لکن اخلاص لعذر. چون جهل دارد.

س: تکبیر مگر رکن نیست؟

ج: رکن بودن تکبیر خیلی واضح نیست. حالا ممکن است آن روایت که نیامده است. در آن روایت معروف که نیامده است. بهرحال می گویند که رکن نیست آن دخول در نماز است اصلا بحث رکنیت ندارد. تکبیر اول. دقت کردید من روایت زراره را برای شما خواندم اصلا در آن ندارد. و فتوا را دارد. این هفت قسمت را ندارد. فعلا امروز این احتمال را می گوئیم چون علمای ما هیچ کدام ننوشته اند. آیا احتمال دارد که امام باقر خوب دقت کنید این همه تأکید کردن این کنایه باشد. گفت لا نعد رجل فقیه حتی نعرض معاریض. معاریض تعارض نیست معاریض گوشه کنایه کلام است. یعنی ما یک مطلبی گفتیم فقیه شیعه می فرماید امام باقر. امام باقر به حسب ظاهر عبارت ابی هریره را آورده اند. ظاهرش این طور است. لکن بعد که گفتند قام فاضاف الیهما آخری این فاضاف آورده اند. این تعبیر مجمل است. بعد فرمودند و لا ینقض الیقین بالشک. عرض کردم کرارا مرارا سابقا گفتم در اصطلاح روایات گاهی یقین به خود متیقن است. یقین سه رکعت. و لا ینقض الیقین بالشک. آن سه رکعت که یقین است با این رکعت نقضش نکند به هم نزنند و لا یدخل الشک فی الیقین این رکعت اضافی شک است. این را داخل در آن یقین سه تایی نکنند. و لا یخلط احدهما بالآخر. این دو را با هم خلط نکنند. این قام فاضاف الیهما آخری این حالت مشکوک دارد. یعنی احتمال دارد که امام دارند همان روایت پیغمبر را هم اشاره به آن می کنند هم آن را شرح می دهند. یعنی در حقیقت اینکه پیغمبر فرمودند بنا را بر یقین بگذارید بر سه تا درست لکن خلط نکند آن سه تا را یک جور بیاورد آن یکی را یک جور

.....
بی‌آورد. و لا یخلط احدهما بالآخر. خلطش نکند. و لکنه ینقض الشک بالیقین. و یتیم این اشاره به همان حدیث است. فینی علیه. خیلی عجیب است. یتیم علیه یعنی می‌خواهد بگوید که آن حدیث پیغمبر فالینی مراد جدی آن حدیث هم این است یعنی کاری کند که شک و یقین، شک هم انجام داده شود یقین هم انجام داده شده است، این دو تا مرزشان از هم جدا شود. و لا یعتد فی الشک فی حال من الحالات. این یک احتمال است فردا بحث را بیشتر توضیح می‌دهیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين